
پرسیمرغ

ترجمہ و تطبیق حکمت لاتزو و ادب پارسی

تالیف و ترجمہ
دکتر حمید ناصری
ویرایش
لیلا محمودی



پرسیمرغ

ترجمہ و تطبیق حکمت لاتزو و ادب پارسی

تالیف و ترجمہ
دکتر حمید ناصری

ویرایش
لیلا محمودی



برای طرآنک

مقدمه

این مجموعه، تکاپوی ماست در جستن پر سیمرخ که اساطیرمان را آخرین پناه و چاره بود. رستم شاهنامه، آنگاه که از نبرد با اسفندیار خسته و زخمی باز می ماند، تنها با یاری سیمرخ، اورا نهایتاً شکست می دهد. این پیروزی، بر آنکه روپین تن و نظر کرده ی زرتشت بزرگ بود را حکمتی است که می باید آموخت. تفاوت ظریف و زیبایی هست در وصف پیر طوس و شیخ اشراق، در نبرد پر شکوه این اساطیر ایران باستان. رستم شاهنامه ی حکیم، با تیر گز و دریافت آنکه اسفندیار چشمان خود را در هنگام تطهیر بسته بود، شکست می دهد؛ و رستم سهروردی، با به تن کردن تنبوش و زرهای ساخته از آینه که با انعکاس نور خورشید چشمان اسفندیار را چنان محو و خیره نمود، گویی که به خود یا مستقیم به خورشید خیره شده است. بدین گونه، با خیال آنکه بینایی اش را از دست داده است، از نبرد با رستم باز می ماند. حماسه ی با شکوه منطق الطیر شیخ عطار به همین مقصود آغاز می گردد که پرنده گانسی چند به یاری هدهد، راهی قله ی قاف معرفت اند تا به درگاه سیمرخ برسند.

ابتدای کار سیمرخ ای عجب جلوه گر بگذشت بر چین نیم شب
در میان چین فتاد از وی پری لاجرم پر شور شد هر کشوری

پس ابتدا، نظر می کنیم به گفتار لاتزو در کتاب تائو. این مجموعه، از قدیمی ترین گنجینه های حکمت بشری است که در عین خلاصه بودن، هر خط آن حاوی دریای بزرگی از معانی است. در غرب، گاه آن را حکیمانه ترین کتاب نوشته شده به دست انسان می دانند، و حدود صد ترجمه ی انگلیسی از متن چینی موجود است. تاریخ نگارش این مجموعه را حدود دو تا پنج هزار سال پیش می دانند. آشنایی با این مفهوم، با توجه به نزدیک شدن جوامع به هم، برای خواننده ی پارسی زبان بسیار مفید خواهد بود. چین، همچون میهن عزیز ما، از قدیمی ترین تمدن های بشری است که نقش بزرگی در شکل گیری تمدن جهانی داشته است. آشنایی با تائو، و دیدن فصل مشترک آن با حکمت ایران قدیم، در عین گشودن دری به فرهنگ غنی شرق، ما را به اصل خود نیز نزدیک می کند.

1

The Tao, that can be told,
is not the eternal Tao.
The name that can be named,
is not the eternal Name.

The unnamable is the eternally real.
Naming is the origin
of all particular things.

Free from desire, you realize the mystery.
Caught in desire, you see only the manifestations.

Yet, mystery and manifestations
arise from the same source.
This source is called darkness.

Darkness within darkness.
The gateway to all understanding.

راز

تاثویی که بیان شدنی است،

تاثوی همیشگی نیست.

نامی که بر زبان رانده شود،

نام جاویدان نیست.

آن نام ناپذیر تا ابد واقعی است.

نامیدن، ریشه‌ی همه چیزهای ویژه است.

رها شده از تمنا، راز نهفته را درمی‌یابی

اسیر آرزو، تنها ظواهر را خواهی دید.

با این همه، آشکار و پنهان، هر دو

از یک منبع برمی‌خیزند،

که نام آن تاریکی است.

تاریکی در تاریکی

دروازه‌ی همه‌ی ادراکات است.

بهترین چیزهای این دنیا در کلام نمی‌گنجند. ما برای گفتگو کردن، ناگزیر از زبان استفاده می‌کنیم، اما در عین حال، می‌دانیم که واژه‌ها مفاهیم را محدود می‌کنند. حافظ فرمود:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی
که درس عشق در دفتر نگنجد

ناثو هم به گفته لاتزو در کلام نمی‌گنجد. او خود این واژه را می‌سازد که ما را از محدودیت کلام رها کند. البته، می‌توان یک مفهوم را توضیح داد یا در مورد آن مثال زد، ولی بزرگانی همچون مولانا، با آن زبان به پهنای فلک نیز حتی در این مقام از تنگی کلام می‌گویند.

گردش سنگ آسیا در اضطراب
اشهد آمد بر وجود جوی آب
ای برون از وهم و قال و قیل من
خاک بر فرق من و تمثیل من
مولانا

شاید بهترین کار در اینجا، فرا رفتن از
کلام باشد و سکوت. شاید اهمیت
اندیشه کردنی که از هفتاد سال عبادت
بیشتر است، در اینجا معنی پیدا میکند.

آن مگو چون در اشارت نایدت
دم مزن چون در عبارت نایدت
نه اشارت می‌پذیرد نه بیان
نه کسی زو علم دارد نه نشان

عطار

2

When people see some things as beautiful,
other things become ugly.

When people see some things as good,
other things become bad.

Being and non-being create each other.

Difficult and easy support each other.

Long and short define each other.

High and low depend on each other.

Before and after follow each other.

Therefore, the Master

acts without doing anything

and teaches without saying anything.

Things arise and she lets them come;

things disappear and she lets them go.

She has, but doesn't possess,

acts, but doesn't expect.

When her work is done, she forgets it.

That is why it lasts forever.

دنیای اضداد

وقتی مردم چیزی را زیبا می بینند،
چیزهای دیگر زشت دیده می شوند.
وقتی مردم چیزی را خوب می بینند،
چیزهای دیگر بد می شوند.

بودن و نبودن، یکدیگر را خلق می کنند.
سخت و آسان، از هم نگهداری می کنند.
کوتاه و بلند، همدیگر را تعریف می کنند.
بالا و پایین به هم تکیه می کنند.
گذشته و آینده همدیگر را دنبال می کنند.

بنابراین، استاد
عمل می کند،
بی آنکه هیچ کاری کرده باشد،
و می آموزد، بی آنکه سخنی بگوید.
چیزهایی می آیند و او می پذیرد.
چیزهایی نابود می شوند و او باز می پذیرد.
او داراست، بی آنکه مالک چیزی باشد،
و عمل می کند، بی انتظار.
هنگامی که کارش به پایان رسید، فراموشش می کند،
و این گونه است که آن کار جاودانه می شود.

زشت و زیبا دیدن، شاید تنها در دنیای آدم‌ها معنا دارد. ابژکتیو بودن زیبایی کاملاً بدیهی است. داستان مجنون را شنیده‌ایم که مردم عادی او را سرزنش میکردند که لیلی چندان هم زیبا نیست، و پاسخ بسیار زیبایی که مجنون به آنان می‌دهد این نکته را روشن می‌کند.

گفت لیلی کوزه است و حسن می
می‌خدایم می‌دهد از نقش وی
مولانا



تسلیم حال بودن، و در لحظه زیستن،
 قلب آموزش معنوی است. آنان که این
 روش را می آموزند و در پیش
 می گیرند، از آرامش و اطمینان خاصی
 برخوردارند. سهراب چه خوب گفت،
 «هر کجا هستم، باشم؛ آسمان، آب،
 زمین مال منست». ترکیب این جهان،
 از چیزهای متضاد است، و این تضاد
 باعث حرکت است، و معیاری است
 برای شناخت. بدی، اهمیت خوبی را
 نشان می دهد، یا سختی، به ما می آموزد
 که قدر عافیت را بدانیم.

3

If you overesteem great men,
people become powerless.
If you overvalue possessions,
people begin to steal.

The Master leads
by emptying people's minds
and filling their cores,
by weakening their ambition
and toughening their resolve.
He helps people lose everything
they know, everything they desire,
and creates confusion
in those who think that they know.

Practice not-doing,
and everything will fall into place.

بی عملی

اگر بزرگان را تکریم بسیار کنید،
مردم ناتوان می شوند
اگر به تملک ارج بسیار بگذارید،
مردم شروع به دزدیدن می کنند.

استاد راهبری می کند
با تهی کردن ذهن مردم و پر نمودن مغزشان،
با سست نمودن آمال دور و درازشان، و تحکیم اراده شان.
او کمک می کند تا مردم هر چه می دانند یا آرزو می کنند را فرو بگذارند،
و گیج و مبهوت می کند، آنانی را که فکر می کنند می دانند.

به بی عملی بیرداز
آن گاه، همه چیز در جای خود خواهد نشست.

به ستایش بیش از حد انسان ها پرداختن، برای گوینده و شنوندگان، بسیار گران تمام می شود.
چه بی شمار راهبران بزرگی که از تعظیم مردمان، به بی راه رفته اند. چه زیبا گفت مولانا:

هر که را مردم سجودش می کنند
زهرها در جام او می افکنند

و آن که به تعریف بیش از حد می پردازد، توانایی های خویش و حرمت دیگران را نادیده می گیرد، و محروم می ماند از آن چه که خود نیز داراست. به بی عملی پرداختن، شاید کار بیهوده ای به نظر برسد. اگر وارد اتاقی شوید که هزار نفر روی زمین چهار زانو نشسته اند و حرکتی هم از آنان سر نمی زند، چه فکری خواهید کرد؟ آیا آن که بی صدا نشسته است و بجای آن که در گذشته یا آینده باشد، تمام همش بودن در این لحظه است، وقتش را تلف می کند؟ آیا جستن خویش و خضوع داشتن حقیقی دشوارترین کار نیست؟

4

The Tao is like a well:
used but never used up.
It is like the eternal void:
filled with infinite possibilities.

It is hidden but always present.
I don't know who gave birth to it.
It is older than God.

پنهان آشکار

تا تو مانند چاهی است،
که دائم از آن آب می کشند، و هرگز بی آب نمی شود.
همچون حفره‌ی تاریک بی نهایت است،
سرشار از زایش های بی پایان.

آن پنهان همیشه حاضر است،
که نمی دانم از که زاده شد.
از خدا پیرتر است.

گویی که این ابیات دیوان کبیر در این جا آمده است. آن پنهان همیشه حاضر که همه چیز از او آغاز می شود و باز در او به پایان می رسد. آن جاذبه‌ی آشکار گل سرخ که تو را به سوی خود می خواند و مستی پنهان عطرش که در مرز این سو و عالم بی مرزی است.

ای با من و پنهان چو دل
از دل سلامت می کنم
تو کعبه‌ای هر جا روم
قصده مقامت می کنم

5

The Tao doesn't take sides;
it gives birth to both good and evil.
The Master doesn't take sides
she welcomes both saints and sinners.

The Tao is like a bellows:
it is empty yet infinitely capable.
The more you use it, the more it produces;
the more you talk of it, the less you understand.

Hold on to the center.



میانه

تاثو یار هیچکس نیست؛
خوب و بد از او زاده می‌شوند.
استاد هم در جبهه‌ی هیچکس نیست؛
و قدیس و گناهکار را با روی باز می‌پذیرد.

تاثو مثل دم آهنگری است،
تو خالی و در عین حال توانا.
هرچه بیشتر از آن استفاده کنی، دم بیشتری تولید می‌کند؛
هرچه بیشتر از آن سخن بگویی، کمتر می‌فهمی.

در مرکز بمان.

چه عمرها که صرف جنگ‌های بیهوده و بی پایان شده است. ما در یک فرهنگ خاص، ملت خاص و زمانه‌ی معینی متولد می‌شویم و عوامل خارجی ما را درگیر زندگی، تلاش و نبردهای ویژه‌ای می‌کنند. سال‌ها طول می‌کشد که دریابیم «این همه جنگ و جدل حاصل کوتاه‌نظری است». تعادل داشتن و با انصاف و عدل با دیگران رفتار کردن، هنر انسان‌های بزرگ و بالغ است که بقول حافظ:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

6

The Tao is called the Great Mother:
empty yet inexhaustible,
it gives birth to infinite worlds.

It is always present within you.
You can use it any way you want.

منشا

تاثو مادر جهان نامیده شده است؛
تهی، اما تمام نشدنی،
بی نهایت دنیاهاى تازه از او زاده مى شوند.

او همیشه در تو حاضر است.
مى توانی آنگونه که مى خواهی از او استفاده کنی..

دانستن اینکه همیشه کسى در ما و با ما حاضر است، مى تواند درمان همه ی دل تنگی ها و
تنهایی های آدم باشد. گویی که از آن نیستان جدا نشده ایم، و طبعاً این نى وجودمان بجای
ناله، نغمه ی شادی و شور خواهد پراکند.

ای با من و پنهان چو دل از دل سلامت مى کنم
تو کعبه ای هر جا روم قصد مقامت مى کنم
هر جا که هستم حاضری از دور در ما ناظری
شب خانه روشن مى شود چون یاد نامت مى کنم
مولانا